

## کلی ترقی صورت ازلی زن یا اصل مادینه هیستی

صورت نوعی ازلی Archetype چیست؟ یونگ معتقد است که روان آدمی، در ذات، نماد آفرین و اسطوره ساز است و محتوای ناخود آگاهی به شکل صورتهای روانی به ادراک خود آگاهی درمی آید. این صورتهای، از آنجا که جزئی اساسی از ساختمان روان آدمیند، همیشه و همه جا هستند و نمود آنها را می توان در مناسک دینی، اساطیر، رؤیاهای جلوه های هنری انسان گذشته یا امروزین مشاهده کرد. همانند کانت که امور حادث را تنها در ظرف زمان و مکان قابل ادراک می داند، یونگ نیز صورتهای نوعی را چون ظرفی می انگارد که محتوای ناخود آگاهی در آنها فرو می ریزد و شکل می پذیرد. این صورتهای عناصر تعیین کننده پیشین *apriori* هستند و خود خالی از هر گونه کیفیت و تعیینند. یونگ آنها را به بستر رودخانه ایی که زندگی روان همیشه در آنها جاری بوده است و با به ساختمان نامرئی شبکه کریستال ما در یک محلول اشباع شده تشبیه می کند.

زیست شناسی، صورتهای نوعی را اغرایزیا الگوهای رفتار *Patterns of behaviour* می نامد. اما از دیدگاه روانشناسی، صورت نوعی و غریزه متفاوتند. غریزه عملی ناخود آگاه و ماشینی است و بر حالات روانی آدمی تأثیر ندارد. صورت نوعی، در مقابل، تدریجی تکان دهنده دارد و بر فکر و حس و اراده انسان مؤثر است و در او واکنشی عاطفی برمی انگیزد. از اینرو، این صورتهای، همانند مظاهر قدسی و تجلیات غیبی، اموری نومینوس *Nominous* هستند و در آدمی احساسی از حیرت و هیبت بوجود می آورند. نومینوس آن نیروی پدید آورنده است که انسان را مجذوب و مقهور می کند و نمی توان در مقابلش بی تفاوت ماند. در کار نومینوس رازی فوق انسانی و شگفت نهفته است که توان آدمی را می گیرد و در او حالتی از وجد پادلهره بوجود می آورد. انسان ابتدائی، هر گاه با چنین پدیده ای مواجه می شد آنرا به حقیقتی غیبی و قدسی منسوب می داشت. از اینرو صورتهای نوعی برای او، از حقیقتی و رای انسانی بهره داشتند و منشاء وجودیشان نیروی مینوی در عالم قدسی بود. یونگ نیز، برخلاف فروید و جونز، بر آنست که تصاویر روانی و نمودهای *Symbolic representations* صورتهای نوعی از آدمی بر نمی خیزند بلکه سرچشمه ای ازلی و قدسی دارند. او می گوید: خواب پدیده ای روحانی است و صدایی که در خواب می شنویم از منبعی دیگر در ما حلول کرده است و آنچه در بیداری آدمی را رهبر و یاور است الهامات و اشراقات حکمتی و الاثر از افکار انسانی است.<sup>۱</sup>

۱- *Idea of the Holy*. R. Otto. p. 17 Pelican, London' 1959

۲- *Psychology and Religion*. C.G. Jung. p.45, Yale University Press, N.Y.

حال ببینیم ظهور و شکل پذیری صورت نوعی چگونه است. یونگ بین صورت نوعی *primordial archetype* و صورت نوعی نخستین *archetype in itself* تفاوت می گذارد. صورت نوعی فی نفسه فاقد هر نوع کیفیت و تعیین است و به شکل قوه صرف در دریای ظلمانی ناخود آگاهی وجود دارد. این هستی بی شکل، برای آنکه بتواند به ادراک خود آگاهی در آید، ناگزیر به قبول صورت است، زیرا یکی از شرایط ذاتی و اساسی خود آگاهی در اینست که محتوای ناخود آگاهی را به صورت تصاویر روانی *psychic images* تجربه می کند. از اولین تعیین و شکل پذیری صورت نوعی فی نفسه، صورت نوعی نخستین که دارای کیفیتی تصویری است پدیدار می شود و از آن، صورتهای نوعی دیگر مشتق می شوند و به تدریج، جنبه های گوناگون هر یک از این صورتهای در قالب نمادهای گوناگون در اساطیر و آیین های نیایش و رؤیاهای نمودار می گردند. از اینرو باید گفت که نماد، زبان صورتهای نوعی و اسطوره است و این زبان در فرهنگ های مختلف تغییر صورت می دهد.

دایره یاماری که دم خود را به دندان گرفته است *uroboros* اولین صورت نوعی ازلی است که از دریای تاریخ ناخود آگاهی نمودار می شود. این مار دایره شکل، ابتدائی ترین نماد آدمی و نماینده وضعیت آغازین روان است. انسان بدوی در تحت سلطه کامل ناخود آگاهی زیست می کند و بجای مقولات عقلانی و مفاهیم خود آگاه، تصاویر روانی و غرایز حاکم بر احوال او هستند. تجربه او از جهان تجربه ای اساطیری است بدین معنا که تمامی جهان بصورت حقیقتی واحد به تجربه او در می آید و او خود پیوسته جزئی از این کل مطلق است. او بخود در آئینه طبیعت می نگرد و طبیعت را نیز بازتابی از خود می یابد. در این جهان «او بژه» و «سوژه» از هم جدا نیستند و تقسیم بندی «من» و «تو» هنوز شکل نگرفته است. تمامی هستی بصورت وحدتی از اضداد جلوه گر می شود و نمادهای ابتدائی همگی بین این وضعیتند. در هر یک از آنها عناصر دو گانه، معقول و نامعقول، خود آگاه و ناخود آگاه، نرینه و مادینه در وحدتی ازلی بهم آمیخته اند.

دایره بزرگ، نماد ناخود آگاهی و گویای وضعیت آغازین روان است. در این دایره، نرینگی و مادینگی، لوگوس و اروس، *Eros - Logos* ظلمت و روشنایی از یکدیگر جدایی ناپذیرند. این دایره شامل تمام هستی است و همانند طبیعتی خود آفرین، بازگشتی ابدی دارد. در اساطیر چین، گل طلائی یا تائو، مظهر این دایره ازلی است که در یک قطب آن روشنایی نرینه *yang* و در قطب دیگر تاریکی مادینه *yin* قرار دارد. انسان نیز همانند عالم کبیر است و این دو قطب بصورت روح مادینه *anima* و روح نرینه *animus* در روان او موجودند.

بزرگ دایره مادری ازلی است و در ژرفای تاریخ زهدان او چنین نرینه خود آگاهی قرار دارد. اندک اندک، این چنین رشد می کند و خود آگاهی از ناخود آگاهی فاصله می گیرد و اجزاء بزرگ مادر یا بزرگ دایره، بعنوان صورتهای نوعی مستقل، در قالب نمادهای

۱- *The Great Mother*, Erich Neumann. p.18. Bollingen. N.Y, 1963

جداگانه، به ادراك خود آگاهی در می آیند. روح نرینه از روح مادینه بایزرگ مادر از بزرگ پدر ازلی جدا می شود و در مقابل او قرار می گیرد. اصل مادینه هستی در قالب بزرگ رب النوع یا بزرگ مادر آفرینش نمودار می شود و از آنجا که تمام طبیعت و جلوه های آن مظهر اوست سرشتی دو گانه دارد. هستی بخش و مرگ آفرین است. مهربان و نهار است. زمین بارور است که به فرزندان خود خوراک و ماندگاری عرضه می دارد و خاک گرسنه ایست که آنها را فرو می بلعد و از اجسادشان تغذیه می کند. اودرخت و دشت و باران و بهشت و، در عین حال، پلنگ و اژدها و گورستان و دوزخ است. رفته رفته، خود آگاهی، این دو جنبه مادر را نیز از هم جدا می کند و مادینگی در قالب رب النوع های نیک نهاد چون دبمتر و آناهیتا و الاهگان دیوسرشت مانند لیلیت و گورگن شکل می گیرد.

بایرون رفتن خدایان اساطیری از افق ذهن انسانی، صورت نوعی زن، در قالب گرگ و جادوگر و دختر شاه پریان در قصه های عامیانه، بشکل زنان خیالی و خاکی در افسانه ها و ادبیات و بالاخره بصورت يك ایده یا مفهوم در اندیشه آدمی نمودار می شود.

هم زمان با تحول و شکل گیری صورتهای نوعی، نمادهای آنها نیز تغییر می کنند. در آغاز، بزرگ مادر در صورت درخت، سنگ، ماه یا کوه پرستش می شود. ابتدائی ترین نماد او بصورت ظرف است. تجربه آغازین انسان بدوی از زن تجربه ای جسمانی است و جسم خود ظرفی است که تاریکی اسرار آمیز درون آن جنبه ای نوینوس دارد. همه چیز از درون سرچشمه می گیرد و منشاء درد، گرسنگی، تشنگی و ترس در درون این ظرف شکفتن انگیز است. زن، بعنوان موجودی که فرزندی را در بطن خود پرورش می دهد و در عمل جنسی مرد را به درون خود می پذیرد، کاملترین ظرف است. در اکثر کارهای هنری انسان بدوی، بدن زن بصورت کاسه یا قوری و دیگ مجسم شده است. انسان ابتدائی جهان را در آئینه وجود خود می بیند و طرح اندام خود را اولین صورت نوعی یا الگویی می داند که جهان از روی آن آفریده شده است. بدن زن عالم صغیری است که چون عالم کبیر به نواحی گوناگون تقسیم شده است. در مرکز شکم اوست که زهدان زمین است و پائین ترین حد آن جهان زیرین و تاریکی و درزخ است. پوست اودشت باروری است که رستنیها از آن بر می رویند و از این رستنیها میوه های شفا بخش و شراب و نوشابه های جادویی Soma به دست می آید. شیر او سرچشمه باران و آب حیات و منشاء معرفت و فرزاندگی است. نفس او کلام و لوگوس است.<sup>۱</sup>

شهرها و معابد نیز مادینه و مادرند زیرا چون ظرف آدمیان را در درون خود نگاه می دارند. در تورات و انجیل از شهرهای اورشلیم و بابل بعنوان زنان مقدس یا زناکار یاد شده است. بابل مادر ستمگری است که فرزندان خود را بخاک و خون می کشاند. او «فاحشه بزرگ است که پادشاهان با او زنا کرده و ساکنان زمین از خمر غضب آلود زناي اوست شده اند»<sup>۲</sup> بیهوه خطاب به او می گوید: «ای باکره دختر بابل، فرود شده برخاک

<sup>۱</sup> - The Great Mother, Erich Neumann, p.55.

<sup>۲</sup> - مکاشفه یوحنا، ص ۴۱۴

بنشین و ای دختر کلدانیان بر زمین بی کرسی بشین زیرا دیگر ترا لطیف و نازنین نخواهند خواند»

اما مادر اورشلیم زنی بی گناه و ملکوتی است.

فرشته ای یوحنا را به کوهی بزرگ می برد و شهر اورشلیم را به او نشان داده می گوید «بیا تا عروس منکوحه بیره رابه تو نشان دهم که از جانب خدا نازل شده و چون عروسی خود را برای شوهر آراسته است»<sup>۳</sup>

ماه، زمین، آب و جنگل و هر آنچه خاصیت نوینوس دارد و در آدمی حالتی از هیبت و ستایش بر می انگیزد نماد بزرگ مادر هستی است. در مکتب سانکیهای هند، مادر با ماده اولیه (پراکریتی) یکی است. این ماده تاریک و نادیدنی دارای سه جوهر است: روشنائی Sattva تاریکی tamas و محرکه rajas، که با جنبه های رحمانی، قهار، و شهوانی مادر مترادفند.<sup>۴</sup> آنها نیز جنبه مادرانه و آفریدگارانه دارند و از ژرفنای دریاست که نیلوفر زرین هستی بر می روید. این گل زهدان جهان است و در میان گلبرگ هایش برهما نشسته است و اوست که آفرینش کائنات را فرمان می دهد.

جانوران نیز نمادهای بزرگ مادرند. در اکثر اساطیر زن و جانور بهم آمیخته اند. آرتمیس در روزگاری خرمس هکات سگ تازی و سیبیل شیر مقدس بوده است. خدایان مصری سرجانور و تن انسانی داشتند. در آغاز، رب النوع و حیوان یکی هستند اما رفته رفته مفهوم حیوانیت از بزرگ مادر فاصله می گیرد و نماینده روح او می شود بطوریکه ایزیس خود زنی زیباست و گاونر روح اوست. سپس حیوانات نماینده صفات رب النوع می شوند و او را همراهی می کنند. حتی این حیوانات نیز بعدها بصورت آدمیانی در می آیند که نقاب حیوان به چهره زده اند. حیوانیت که نشانه خوی شهوانی و یا غریزی مادر است جای خود را به عشق و عاطفه می دهد و حیوانات درنده تبدیل به پرندگان معصوم می شوند بطوریکه مریم رابا پرنده ای سفید می بینیم و سوفیا، که معرفت روحانی است، در حقیقت کبوتر مقدس روح است.

به تدریج، شیء و حیوان، بعنوان نماد مادر یا بزرگ دایره ازلی، جای خود را به انسان می دهند. بزرگ رب النوع هستی، در قالب خدایان انسان نما نمودار می شود. در اساطیر بابل، تیمات مادر هستی و هیولای آبه است. او موجودی مادینه - نرینه است و کینگو که پسر و معشوق اوست، در زهدانش می زید. ماردوک، خدای پدر سالار آفتاب، او را می کشد، و آسمان و جهان زیرین از پاره های تن او بوجود می آید. اما تیمات حتی بعد از شکست نیز همچنان مادر آفرینش می ماند زیرا از اوست که عالم موجود پدیدار می شود. تیمات نیروی نامعقول آغازین و کائوس آبهای اولیه است. ماردوک، در مقابل، قانون گزار است. او بهر یک از نیروهای کیهانی جایگاهی خاص می بخشد و چون خدای تورات، کائنات را بر طبق موازین معنول، که با خود آگاهی و طبیعت خورشیدی او مطابقت دارد،

<sup>۱</sup> - تورات، کتاب اشعیا نبی - ص ۱۰۶۷  
<sup>۲</sup> - مکاشفه یوحنا، ص ۴۱۹  
<sup>۳</sup> - The Archetypes and Collective Unconscious, C.G. Jung, p.82. Routledge and Kegan paul, London, 1959.

به گردش درمی آورد. اما ماردوک پیش از آنکه برای نبرد با تیامات برگزیده شود باید شایستگی خود را اثبات کند. خدایان پیراهنی در میان می گذارند و از او می خواهند تا آنرا با فرمان خود نیست کند و باز آفریند. زیرا تیامات از قدرت آفرینش و زایش برخوردار است و از اینرو بر ماردوک برتری دارد. ماردوک با قدرت کلام خود پیراهن را نابود می کند و باز می آفریند و خدایان به او نماز می برند و می گویند اگر تیامات زهدانی زاینده دارد، ماردوک از جادوی کلام برخوردار است. بدینسان اصل نرینه می کوشد تا بر اصل مادینه غلبه کند. اریش فروم می گوید که در دوران مادرشاهی یک نوع «رشک به آبتنی» در مردها وجود داشته و جنس مذکر برای اثبات اینکه اونیز دارای قدرت آفریننده و زایش است به قدرت کلام و جادوی فکر متوسل شده است. اسطوره ماردوک پیشرو اسطوره خلقت در تورات است، که در آن خداوند با کلمه خود جهان را می آفریند و دیگر به نیروی آفریننده زن نیاز نیست و مرد آنچنان قدرت باروری می یابد که حتی حوا نیز از دنده او زاده می شود.<sup>۱</sup>

در آئین زروان، او بزرگ مادر و بزرگ پدر هستی است. اهورا مزدا و اهریمن از او پدید آمده اند. او خود زهدان آفریننده است و بعدها اصل مادینه از او جدا شده بصورت همسر او درمی آید. زروان هزار سال قربانی می دهد که صاحب پسری شود و نطفه اهورا مزدا در زهدان مادر بسته می شود. پس از گذشت هفتصد سال، زروان به شک می افتد که آیا چنین جنینی در زهدان مادر وجود دارد یا نه و از این شک اهریمن در کنار اهورا - مزدا بوجود می آید. زروان دایره ازل است، تاریکی و روشنایی و خیر و شر در او بهم آمیخته اند.<sup>۲</sup>

در اساطیر مصر، ایزیس مسادر هستی و رب النوع ماه است. او خواهر و همسر اوزیریس است. اوزیریس خدای نیل است و ایزیس زمینی است که با بالا و پائین رفتن نیل بارور می شود. به روایت اسطوره ای کهن، ست Set برادر اوزیریس، او را می کشد و بدنش را پاره پاره کرده و هر پاره را به گوشه ای دور پرتاب می کند. ایزیس جامه عزا می پوشد و زاری کنان به جستجوی پاره های اندام اوزیریس می پردازد و چون آنها را یافت با نیروی عشق خود بهم پیوندشان می زند و اوزیریس از جهان تاریک مردگان باز می گردد. ایزیس خدای آفرینش است. زمین به فرمان او بارور می شود و زندگی آدمیان در اختیار اوست. اما طبیعتی ویرانگر و ستمگر نیز دارد. خشکی و قحط سالی بفرمان اوست. فروانندان او زیریس به جهان ظلمت، در حقیقت، بازگشت به زهدان بلعنده ایزیس و یکی شدن با اوست چرا که او بانوی تاریکی ها و مالک دوزخ است.

ایشثار نیز سر نوشتی همانند ایزیس دارد. او خدای باروری و گشاینده زهدان است و در بابل، بین النهرین، سوریه و عربستان جنوبی بعنوان مادر هستی و رب النوع ماه پرستش می شود. او نیز مانند ایزیس بانوی مرگ و آفرینش است. اصل بقاء و اصل فنا از او سرچشمه می گیرد. اصل نرینه که جزئی از خود اوست صورتی برونی یافته و بصورت

۱- زبان از یاد رفته. اریش فروم. ترجمه دکتر امانت. ص ۲۰۴

۲- Zervan, Zoroastrian Dilemma. Zaehner p.65 Oxford University Press, 1955

تاموز، پسر و معشوق او تصویر شده است. هر سال ایشثار او را محکوم به مرگ می کند و به درون خود فرو می کشد. سپس زاری کنان به جستجوی او می پردازد و او را که روح سبز رستینهاست، در آغاز بهار، به زمین بازمی گرداند. در غیاب او زمین به خواب فرو می رود و میل باروری در گیاه و حیوان و انسان می میرد. ایشثار شهوت و قوه محرکه هستی است و چون به همراه تاموز که تولدی نو یافته و لبریز از نیروی هستی شده است، دوباره به زمین باز می گردد، عالم پیر دگر باره از خواب رخوتناک خود برخاسته، جوان و نیرومند، زندگی از سر می گیرد.

در اساطیر هند، بزرگ رب النوع هستی شاکتی است. او عالی ترین نیروی خلاقه هستی و نیروی مطلق کیهان است. بر روایت اسطوره ای کهن، هیولائی ویرانکار جهان را تهدید به نابودی می کند. تمام خدایان، به رهبری برهما، به ویشنو و شیوا پناه می برند و از آنها یاری می طلبند. ویشنو و شیوا، برآشفته، قدرت خویش را چون تنوره آتش از دهان بیرون می دهند. دیگر خدایان نیز به آن دو می پیوندند و هر یک، به اقتضای طبیعت خود، انرژی خویش را به صورت شعله ای نمایان می کند. شعله ها بهم می آمیزند و از این آمیزش شاکتی بزرگ بوجود می آید. او مظهر وحدت نیروهای محدود خدایان است. شاکتی به نبرد با هیولا می پردازد و در جنگی اساطیری او را از پای درمی آورد. جهان بقاء خود را مدیون اوست و او مظهر نیض و عنایت شیواست. اما ویشنو نیز که اصل فانی کننده است، قدرت نابود کننده خود را به او بخشیده و انرژی واحد کیهان، ناگزیر ویرانکار است. زیرا زندگی از زندگی تغذیه می کند و تولد و مرگ از هم برمی خیزند. نیروی مرگ آفرین شاکتی بصورت کالی با رب النوع تاریکی نمودار می شود. کالی یعنی سیاه، و نام مؤنث آن «کالا» به معنای زمان است و زمان اصل نابود کننده موجودات است.

دوگانگی طبیعت مادر و چهره تاریک و دوزخی او چند علت دارد. یونگ معتقد است که مادر نماد لبیب دوست و فرزند نرینه، بطور ناخود آگاه، میل به بازگشت و یکی شدن با او را دارد. اما آمیزش با محرم گناهی بزرگ است و مادر بعنوان نیروئی اغوا کننده، چهره ای هیولائی می یابد و در قالب پلنگ و اژدها و گوری بلعنده به ادراک خود آگاهی درمی آید. از سونئی، خود آگاهی یا اصل نرینه، زندگی در بطن مادر را اسارت می داند و مدام در پی جدایی و رهائی است. مبارزه میان خود آگاهی و ناخود آگاهی، بصورت تمادین، شکل مبارزه میان مادر و فرزند نرینه را می گیرد و مادر چون نیروئی قهار و ستیزگر تجربه می شود. این دوگانگی، همچنین، در ارتباط با طبیعت ذاتی مادر است که دارای دو خصوصیت متضاد است: خصوصیت ریشه ای یا ثبات گرا که می خواهد همه چیز را در خود فرو کشد و نگه دارد و خصوصیت تغییر دهنده یا تحرك طلب که خواهان تحول و رشد و تغییر است. در حالت اول، اصل مادینه، دهانی بلعنده است که فرزندان خویش را بدرون می کشد تا باز جزئی از خود کند. من - «ego» یا خود آگاهی، چون فاتحان و درمانده شد، می خواهد که به وضعیت آغازین روان یا زهدان تاریک مادر باز گردد.

۱- The Myths and Symbols in Indian Art and Civilization. Zimmer, p.189-210 Harper and Brothers. N.Y. 1965

بازگشت به مادر یعنی بازگشت به سکون و فراموشی و مرگ. این وضعیت، در قالب نمادها و تصاویری چون بلعیده شدن توسط موجودی هیولانی یا گذشتن از دوزخ یا افتادن در چاهی ژرف به تجربه خود آگاهی درمی آید. در قصه‌های عامیانه، گرگی شاهزاده را می‌بلعد یا جادوگری بدنهاد او را سنگ یا خواب می‌کند. اما «من - ego» مدام در حال رشد و خواهان استقلال است و می‌کوشد تا از شکم اژدها یا ژرفنای چاه بدر آید و این کوششی پرتیر است زیرا آنکس که سفر به عمق دوزخ کند و از شکم‌هاویه بگذرد، به مقامی والا از رشد و تکامل روحی و معنوی می‌رسد و تولدی دوباره می‌یابد. در درون دژ تاریک، یا در دل جنگل هولناک، شاهزاده خانمی زیبا چشم به راه پهلوان است و پاداش آنکس که به سفری پرماجر رود و با دیو و اژدها به جنگ برخیزد و از تمام آزمایش‌ها پیروز بدر آید گنج، قدرتی جادویی یا تاج و تخت شاهی است. در اکثر قصه‌های عامیانه، رهائی از شکم گرگ یا از چنگال جادوگر، همچون درس عبرت و آغاز بلوغ و شخصیت نوین قهرمان است. کلاه قرمزی کوچولو، با درآمدن از توی شکم گرگ، دیگر آن دخترک سر بهرای و نلیفه نشناس نیست و سرگی که گول خانه آب نباتی جادوگر را خورده پس از رهائی، مردی هوشیار و عاقل است. در حقیقت، طبیعت ابتدائی و بلعنده مادر جنبه‌ای مثبت و منفی دارد. صورت منفی آن مادر است که فرزندان خویش را به کام مرگ می‌فرستد و پادار درون تاریک خود در خواب و فراموشی آنان را نگاه می‌دارد. اما این چاه یا جنگل، پهلوان را گهگاه به تلاش برای رهائی وامی‌دارد و ای بسا که این مبارزه به بلوغ روانی و تکوین شخصیت منجر شود. یونس، پیش از فرورفتن در شکم ماهی، موجودی نامهربان و خودخواه است. خداوند به او فرمان می‌دهد که به نینوا برود و به مردم آنجا هشدار دهد که از شرارت دست بردارند و گرنه نابود خواهند شد. اما یونس، بی‌اعتنا به سرنوشت دیگران، حاضر به پذیرش مسئولیت نیست و به کشتی می‌نشیند تا بگریزد. اما خشم یهوه در باطن او می‌کند و یونس که به خوابی سنگین فرورفته، به پا می‌خیزد و از دریا نوردان می‌خواهد تا او را به دریا اندازند. ماهی عظیمی او را می‌بلعد و یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی می‌ماند. در این اسطوره، خواب، دریا، ماهی هر سه تمثیل بزرگ مادر و زهدان تاریک او هستند. یونس برای فرار از مسئولیت، خواهان بازگشت به دوران جنینی و خواب و فراموشی است. اما این معنی در زهدان مادر مترادف با اسارت و گرفتاری است. یونس، در این زندان، ناگهان بخود می‌آید و دیگر قادر به تحمل این وضع نیست. پس به درگاه یهوه دعای کند تا او را از این زندان خودساخته رهائی بخشد و به او می‌گوید «از شکم هاویه تضرع نمودم و آواز مرا شنیدی. من به آواز تشکر برای تو قربانی خواهم گذرانید و به آنچه نذر کردم وفا خواهم نمود. پس خداوند ماهی را امر فرمود و یونس را برخشکی قی کرد»<sup>۱</sup>

فرورفتن یونس در دهان ماهی یا شکم هاویه برابر با مردن از خویشتن است. یونس، پس از بیرون آمدن، به زندگانی یا نحوه بودنی دیگر گونه دست یافته است. همین وضعیت در اسطوره اودیپ تکرار می‌شود. ابوالهول مادر قهار است که برای اودیپ سرنوشتی دردناک فراهم دیده است. او را نمی‌توان به آسانی شکست داد. او خود می‌خواهد که اودیپ

۱- تورات، کتاب یونس نبی.

معمایش را پاسخ دهد و بدام افتد. اودیپ قربانی اوست و ابوالهول خواهان بازگشت او به جهان تاریکی است. اما تاریکی برای اودیپ، رستگاری و زاده شدنی دوباره در پی دارد. او که در روشنائی نمی‌تواند خود را ببیند، بهنگام کوری به حقیقت وجودی خویش پی می‌برد و خود را در نامستوری کامل مشاهده می‌کند «تا آنجا که چشمانش دیگر قادر به دیدن نیست و او باید روشنائی را از خود دور کند تا قبابی شب او را در خود گیرد و درها گشوده شوند و انسان آنگونه که هست نمایان گردد»<sup>۱</sup>.

اوزیریس، تاموز، آدوینس، هر سال به عالم تاریکی یا درون بزرگ مادر هستی باز می‌گردند تا از نو زاده شوند و لبریز از نیروی سحر آمیز وجود به جهان روشنائی باز گردند. مرگ و رستاخیز آنان بشارت تولدی نو برای تمامی عالم است. آدوینس نیروی زندگی است و تاموز روح سبز زمین است که در بازگشت خویش بیداری بهاری و باروری به ارمغان می‌آورد. مرگ و تولد دوباره آنها مترادف با پاکسازی تمام عالم و آفرینش دوباره آنست. تاریکی درون مادر برابر با شب ازل است. کائوس است. جهان آشفته پیش از خلقت است. بازگشت به چنین وضعیتی یعنی برون شدن از خود، از زمان، از تاریخ و آنگاه دوباره زاده شدن، دوباره بودن، دوباره رستاخیز کردن. از اینرو است که مسیح به یقودیموس می‌گوید: «تا کسی از سرنو مولود نشود ملکوت خدا را نمی‌تواند دید. یقودیموس بدو می‌گوید که چگونه ممکنست انسانی که پیر شده مولود گردد. آیا می‌شود که بار دیگر داخل شکم مادر گشته مولود شد؟ و عیسی جواب می‌دهد که اگر کسی از آب و روح مولود نگردد ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود»<sup>۲</sup> با مسیحیت، صورت نوعی مادینگی، از اصل تاریک و مادی خود قاصله می‌گیرد و تبدیل به جوهر روحانی می‌شود. خصوصیت تحریک طلب مادر، به تدریج خود را از خصوصیت ابتدائی و تاریک مادینگی جدا می‌کند و بصورت مادری که فرزندان خود را بسوی تعالی و کمال پیش می‌راند در قالب زنی ملکوتی نمودار می‌شود. این صورت نوعی، عالی‌ترین تجسم خود را در قالب سوفیای ساقی می‌یابد که حضرت مریم و فاطمه زهرا نمودهای تاریخی آن هستند. سوفیا یا Sapienda dei یعنی حکمت الهی، تمامیتی ملکوتی است و اثری از سنگینی مادی بزرگ مادر در او دیده نمی‌شود. او زنی آسمانی نژاد است و مظهر نیروی قدسی است. او عالی‌ترین معرفت مادینگی و منشأ زندگانی معنوی است. سوفیا از آغاز آفرینش با پیش از آن در کنار خداوند جای داشته اما فراموش شده است. در جامعه پدر سالار اسرائیل، سوفیا غایب است اما پنهانی به حیات خود ادامه می‌دهد تا آنگاه دوباره به صورت مریم ملکوتی یا مادر خدا نمودار شود. او چون تمامیتی مطلق پدر و پسر را در درون خود دارد و واسطه میان آدمیان و خداوند است. هنری کرین ستایش حضرت فاطمه زهرا را در تشیع ایرانی همانند نیایش سوفیا می‌داند. امامان شفیع مؤمنانند و واسطه میان ایشان و مادر همه آنان حضرت فاطمه دخت پیغمبر است<sup>۳</sup>. سوفیا نه تنها جوهر متعالی است که سرشت آدمی می‌تواند به آن تبدیل شود بلکه نیروئی است که از هر آنچه که دگر-

۱- An Introduction to Metaphysics, M. Hiedeqqer p.90. Anchor Books. N.Y.

۲- انجیل یوحنا، باب سوم، ص ۱۴۷.

۳- رجوع شود به: هنر و ویکش و اخسانه شهرزاد جلال ستاری، ص ۱۵۶

گون شده و تلطیف یافته است جاودانه پاسداری می کند. اصل مادینه هستی تبدیل به نیروئی تلطیف دهنده شده و خصوصیت تحرك طلب مادر حاکم و غالب است. این خاصیت مادینگی در ارتباط با نمادهای آنست. در مراسم مقدس نیایش، زن نگاهبان آتش است. اجاق یا جایگاه آتش نمود زن است. حتی در اصطلاح عامیانه زهدان سترون را «اجاق کور» می نامند. آتش وسیله تغییر و تبدیل است و ظرف نیز که نماد مادر و زن است، خود آلت دگرگونی است. بدینسان اصل مادینه بعنوان بانوی تبدیل و تغییر و بنیان گذار فرهنگ نمودار می شود چراکه فرهنگ دگرگون کردن طبیعت خام و تغییر و تبدیل آنست. بزرگ مادر است که فرمان باروری خاك را می دهد و تبدیل هسته را به میوه سبب می شود. اوست که نطفه در رحمش صورت انسان بخود می پذیرد و خون در کاسه پستانهایش تبدیل به شیر می شود. گیاهان و میوه ها، با قدرت جادویی او، تبدیل به داروهای شفابخش یا زهر آکین و مواد سکرآور می شوند و زندگی را به مرگ و هوشیاری را به مستی بدل می کنند. اینانا، در اساطیر سامری، الهه بذر و شراب است. او نه تنها بانوی میوه زمینی است بلکه نیروی سکرآور روح است. ظرف ازلای که همه چیز را در درون خود در رکود و انجماد محفوظ می داشت اکنون چون جام کیمیاگران محل تلطیف و دگرگونی شده است و این جام سوقیای ملکوتی است که در آن جوهر مادی تبدیل به جوهر معنوی می شود و بدینسان، نیروی مادینه از سطح فرهنگی به سطح روحانی برمی شود.

ایشثار، کالی و سونیا مظاهر گوناگون اصل مادینه و بازتاب نمادین طبیعت زن هستند و در روان آدمی نشی ازلای دارند و در تاریخ جمعی بشری و تاریخ فردی آدمی پیوسته نمودار می شوند. اگر در گذشته، اسطوره و آئین، محل تجلی این صورت نوعی است، در این روزگار، مادینگی با نمادها و تصاویری کما بیش مشابه، در شعر و هنر مدرن و رویاها و تمناهای انسان امروزی ظهور می کند. شناخت اصل مادینه هستی شناخت آدمی است. آنیما Anima یا روح مادینه دو برد همانند زن وجود دارد با این تفاوت که در مرد بطور ناخودآگاه فعالیت می کند و شخصیت فرینه و خودآگاه او در تحت سلطه لوگوس Logos است. با اینحال این آنیما یا اروس Eros است که نه تنها چگونگی ارتباط مرد را با زنان (مادر - همسر - معشوقه) تعیین می کند بلکه بزرگترین عامل در تعیین نسبت های او با جوهر مادینه طبیعت و ارزشهای معنوی عالم آفرینش و کشف و شهود و عشق است. مادینگی جهانی تخیلی و غریزی است که خود را از طریق نماد و راز بیان می دارد و نیازمند زبانی اشارت آمیز است. در این جهان آدمی پیوندی ناگسستنی با طبیعت دارد و پیوسته خود را همچون جزئی از یک کل مطلق تجربه می کند. پرستش بزرگ مادر هستی برابر با پرستش نیروهای خلاق و بارور طبیعت است. اما جهان پدر سالار که مظهر تمام «من - ego» و مذهب امنیت است، خود را با پیشرفت و علم و خورشید عقل یکی می گیرد و در پی پیشی گرفتن بر زمان و چیرگی بر طبیعت است. ارزشهای وابسته به اصل مادینه کنار گذاشته شده اند و ارزشهای این جهانی که با خط کش کمیت و در ترازوی علم سنجیده می شوند، حاکم بر احوال آدمی هستند. در حالیکه هماهنگی روانی و کمال روحی انسان در وحدت «خود - Self» و «من - ego»، نرینگی و مادینگی، تن و جان، و جهان تاریک بزرگ مادر و عالم نورانی بزرگ پدر ازلای است.